

## مکن ای صبح طلوع

احمد جلالی، سفیر در یونسکو

اشاره: وجوه هنری هر مراسم آئینی در میزان تاثیر، گستره و ماندگاری آن تعیین کننده است. آئین های عاشورائی با صور مختلف هنری، بخصوص شعر و لحن و آهنگ، به طور چشمگیری آمیخته است. این آمیختگی به نوبه خود در نگاهداری و انتقال نسل به نسل سبک و سیاق این آئینها نقشی اساسی دارد. در این میان، بعضی صور شعری، ریتم ها، و ملودی های عاشورائی در طول سالها بل قرن‌ها از آزمون آموزگارِ سختگیر تاریخ پیروز بیرون آمده، ماندگار و همه گیر شده، و توانسته همچنان بر ذائقه هنری و عاطفی عاشورائی شیعیان تاثیر گذار بماند و به بخشی از میراث معنوی ما تبدیل شود. این ماندگاری دلیلی است بر آنکه آنها به لحاظ صورت و محتوی و تناسب این دو و تلفیق کلام و لحن از اصالت و استحکام هنری برخوردار بوده است. بازگشائی این رمز و راز را حکایتی است که با نکته دان کنند.

سنتها و آئین های عاشورائی، هم بخشی از میراث معنوی ما را تشکیل می دهد و هم به شیوه ای مردمی به منظومه های مفاهیم اعتقادی ما راه دارد. اما، به دلایل مختلف، بعضی مظاهر این آئین ها، از جهت صورت و محتوای هنری، زینده تصویر و تصور فاخر ما از شخصیت اول عاشورا، حسین بن علی (ع)، و خاندان و یاران نیستند. می باید نسبت به این میراث حساس بود. وجوه فاخر آن را تقویت کرد، و آنچه را که با صورت و محتوایی ناساز و ضعیف، با علو شان قهرمانان عاشورا تناسبی ندارد، و گاهی به ناروا در این مجموعه در آمیخته است، بازساخت و اصلاح کرد.

نگاه کنید به استحکام و متانتی که در زبان فاخر ترجیع بند معروف محتشم کاشانی و ریتم های مربوط به آن در رثای امام (ع) بکار رفته که میلیونها ارادتمند او را در طول چند قرن، به زانوی ادبِ رثاء نشانده و به اشکِ تعظیم کشانده و به سکرِ محبت رسانیده است چندانکه بر خاستن آن کلام و آن نواها کافی است که عاطفه مشتاقِ عاشورائی حس کند که «گویا عزای اشرف اولاد آدم است».

\*\*\*

یکی از آن ملودی ها و ریتم های پرهیجان و ماندگار در مراسم شبِ عاشورا، نوحه ای است قدیمی و کوتاه اما پرهیجان با ترجیع «مکن ای صبح طلوع» که دستجات عزادار در کثیری از مناطق ایران دهها سال است همچنان تکرار می کنند بی آنکه این تکرارِ سالیان، از تاثیر آن بر عواطف و ذوق ارادت ما بکاهد. این دستجات معمولا نیمه شبان راه می افتند و پس از عبور از میعادگاههای سنتی مورد نظر، سحرگاه به مبداء حرکت خود باز می گردند. در مراحل پایانی این مسیر، کم کم ریتم ها و ضرب آهنگ های دیگر را می کنند و، همراه با گذر شب به سوی سحر، با این کلام تمنا آمیز و ریتم پر

هیجان، در واقع از «صبح» تقاضا می کنند که نیاید تا شب همچنان بپاید و این میهمان سرفراز را همچنان میزبانی کند و به فردائی دردناک و سفاک و خونین نسپارد:

امشبى را شه دین در حرمش مهمان است / ظهر فردا بدنش زیر سم اسبان است / مکن ای صبح طلوع

در دو مصرع اول، تفاوت پررنگ و درد زای صحنه این شب سنگین و پر رمز و راز با آن فردای متلاطم خونین، با ریتم و آهنگی جذاب و توجه برانگیز توصیف می شود و به رگ عاطفه سوگوارن مضراب می زند. سپس، ضرب آهنگ پر تپش، کوبنده، و در عین حال لطیف و پر تمنای ترجیع «مکن ای صبح طلوع» امکان مناسبی را برای فراز و فرود ریتمیک گُرخوانی دستجات عزادار فراهم می آورد و به موجزترین بیان، تنش میان این تمنا و تپش آن واقعیت سخت را منعکس می کند. برای این بنده، پژواک گُرخوانی سحرگامی «مکن ای صبح طلوع» دستجات سینه زن و زنجیرزن در کوچه های پیچ در پیچ شاهرود قدیم به هنگام عبور از دالانهای تکیه ها خاطره ای است نوستالژیک و پرطنین چنانکه گوئی هیچ ریتم و ضرب آهنگ و کلام دیگری نمی تواند جای آن را بگیرد و به سپیده عاشورا رنگ خونین اما درخشان عاشورائی بپاشد.

حدود یک سال پس از پرداختن این ترکیب بند، با حضور در اجرای سونیت سمفونی «رسول عشق و امید» (در ۱۳۸۶) دانستم که استاد لوریس چکنواریان از امکان موسیقائی این ضرب آهنگ به خوبی بهره برده و آن را با زیبایی هیجان آوری بازسازی و اجرا کرده است.

اما کلامی که روی این ملودی پرتحرک خوانده می شود، فقط همین سه مصرع است و بس. بسیار پرسیدم تا ادامه آن را پیدا کنم اما به جایی نرسیدم. تا اینکه در ۱۳۸۵ در شب عاشورائی دور از وطن که، بنا به ضرورتی استثنائاً از آمدن به ایران در این ایام محروم شدم، فضای غربت و دلتنگی شب عاشورا را با ساختن اساس ترکیب بندی بر مبنای این وزن و ریتم و ملودی پر کردم. و چون شاعر نیستم، جسارت ورزیدم و با تضمین های کامل یا ناقص، یا اقتباس از ابیات یا مصرع هائی از حافظ و مولانا - که به تناسب حال و قال به جویبار زمزمه ذهنی گوینده می پیوست - سعی کردم جانی در کلام بدمم و قوتی بدان بیامیزم و ضعفم را جبران کنم؛ راستی که اگر نیت توسل نبود، این مبتدی کجا جرات می داشت و روا می دانست که تضمین های مکرر از لسان الغیب و مولانا را در دل سروده خود جای دهد! اگر سهم این فقیر خاندان رسالت این باشد که ذهن خواننده را از مسیر تصویرسازی ها و معناپردازی های بدیع حافظ یا مولانا، به هر روی، به مقام و موضع و موضوع این شب و انگیزه این شعر بکشاند و متصل کند، به حرمت نیت گوینده، این جسارت بخشودنی تر خواهد بود. ادعائی ندارم که از عهده برآمده باشم. سخن شناسان البته به چشم احساس و اغماض و عنایت و اصلاح نظر خواهند فرمود.

تعمد داشتم کلام را از گزندِ الفاظ و الحانِ بی رمق و زاری آلود و احیانا زیون که مناسب مقام عزتمند فداکاری امام (ع) نیست دور نگاه دارم که در رثای یک حماسه جای ضعف و زبونی نیست. تعداد بندها و نیز تضمین ها زیاد می نماید. می توانستم به منتخبی از آن بسنده کنم، اما بهتر دیدم که این وظیفه را به خواننده علاقه مند واگذارم تا به تناسب ذوق خود هر چند بند را که می خواهد برگزیند. فرض این متوسل بر آن است که، به جز بند اول و بند آخر، هر بند با مصرع «امشبى را شه دین در حرمش مهمان است» پایان یابد و سپس سه مصرع اصلی (یعنی: امشبى را شه دین . . . مکن ای صبح طلوع) از سوی عزاداران محترم تکرار شود.

بنده بسیار حساس و مقیدم که در ذکر رثاء امام حسین، صورت و محتوی، کلام و آهنگ، متناسب با شان و عظمت این شخصیت سرفراز و یاران او باشد. یک ملاک شخصی هم دارم که فرض می کنم حضرت زهرا (ع) در آن مراسم عزاداری فرزندش تشریف دارند. در حضور ایشان، چگونه می باید از حسین (ع) و عاشورای او سخن گفت که ادب رعایت شود؟ امیدوارم در سرودن این ترکیب بند، ادب سوگ عاشورا را پاس داشته باشم. با همه کاستی ها، تحفه درویش تنگ دستی است به آستان توانگر و کریم سالار شهیدان - که سلام بر او باد - به یاد پدر و مادر عزیزم که مرا این ارادت به میراث گذاشتند. «توانگرا دل درویش خود بدست آور». احمد جلالی

### مکن ای صبح طلوع

(ترکیب بندی برای شب عاشورا)<sup>۱</sup>

شب وصل است و تبِ دلبری جانان است	ساغر وصل لبالب به لب مستان است
در نظر بازیشان اهل نظر حیران است	گوئیا مشعله از بام فلک ریزان است
چشم جادوی سحر زین شب و تب گریان است	
امشبى را شه دین در حرمش مهمان است	عصر فردا بدنش زیر سم اسبان است

### مکن ای صبح طلوع، مکن ای صبح طلوع

«یارب این بوی خوش از روضه جان می آید؟»	یا نسیمی است کزان سوی جهان می آید؟»
«یارب این نور صفات از چه مکان می آید؟»	«عجب این قهقهه از حورِ جنان می آید!»
یارب این آبِ حیات از چه دلی جوشان است؟	

امشبی را شه دین در حرمش مهمان است

«چه سماع است که جان رقص کنان» می آید؟ «چه صغیر است که دل بال زنان می آید؟»  
چه پیامی است؟ چرا موج گمان می آید؟ چه شکار است؟ چرا بانگ کمان می آید؟  
چه فضائی است؟ چرا تیر قضا پران است؟<sup>۲</sup>  
امشبی را شه دین در حرمش مهمان است

گوش تا گوش، همه کر و فر دشمن پست شاه بنشسته، بر او حلقه یاران است  
«پیرهن چاک و غزلخوان و صراحی در دست» چار تکبیر زده یکسره بر هر چه که هست<sup>۳</sup>  
خیمه در خیمه صدای سخن قرآن است<sup>۴</sup>  
امشبی را شه دین در حرمش مهمان است

وَه از آن آیتِ رازی که در آن محفل بود «مفتی عقل در این مسئله لایعقل بود»  
«عشق می گفت به شرح آنچه بر او مشکل بود» «خم می بود که خون در دل و پا در گل بود»<sup>۵</sup>  
ساغر سرخ شهادت به کف مستان است  
امشبی را شه دین در حرمش مهمان است

این حسین است که عالم همه دیوانه اوست او چو شمعی است که جانها همه پروانه اوست<sup>۶</sup>  
شرف میکده از مستی پیمانه اوست هر کجا خانه عشق است همه خانه اوست  
حالیا خیمه گهش بزمگه رندان است  
امشبی را شه دین در حرمش مهمان است

سرخوش از سُکرِ سر اندازِ هو الله احد دلبرِ دل شده در دامن الله صمد  
نغمه «شور حسینی»<sup>۷</sup> است که مستانه زند: «می وصلی بچشان تا در زندان ابد»<sup>۸</sup>  
بشکنم، شادی شوقی که در این دستان است<sup>۹</sup>  
امشبی را شه دین در حرمش مهمان است  
محرمات حلقه زده در پی پیغامی چند: «چشم انعام مدارید ز انعامی چند»

«فرصتِ عیش نگه دار و بزنجامی چند»<sup>۱۰</sup> که نماندست ره عشق مگر گامی چند<sup>۱۰</sup>

در بلائیم ولی عشق بلاگردان است  
امشبى را شه دین در حرمش مهمان است

امشب است آنکه «ملایک در میخانه زدند»  
گل آدم بسرشتند و به پیمانہ زدند»

«با من راه نشین باده مستانه زدند»<sup>۱۱</sup>  
«قرعه فال به نام من دیوانه زدند»<sup>۱۱</sup>

یوسفِ فاطمه را ننگِ جهان زندان است  
امشبى را شه دین در حرمش مهمان است

هان که گوی فلک صدق به چوگان من است  
ساحت کون و مکان عرصه میدان من است

دیده فتح ابد عاشق جولان من است  
هر چه در عالم امر است به فرمان من است<sup>۱۲</sup>

پیش ما آتش نمرود گلِ بستان است  
امشبى را شه دین در حرمش مهمان است

«هان و هان ناچه حقیق» مجوئید حیل  
«تا نبرد سرتان را سرِ شمشیرِ اجل»

«پیش جان و دل ما آب و گلی را چه محل؟»<sup>۱۳</sup>  
«کار حق کن فیکون است نه موقوفِ علل»<sup>۱۳</sup>

بی فروغ رخ او، جان و جهان بی جان است  
امشبى را شه دین در حرمش مهمان است

ظهر فردا عملِ مذهب رندان بکنم  
«قطع این مرحله با مرغ سلیمان» بکنم

حمله بر شعبده از دولت قرآن بکنم  
«آنچه استاد ازل گفت بکن»، آن بکنم<sup>۱۴</sup>

عاقبت خانه ظلم است که آن ویران است  
امشبى را شه دین در حرمش مهمان است

«نقدها را بود آیا که عیاری گیرند»  
تا همه صومعه داران پی کاری گیرند»<sup>۱۵</sup>

و به تاریکی شب ره به کناری گیرند  
صادقان ز آینه صدق، غباری گیرند<sup>۱۶</sup>

صحنه مشهد ما صحن نگارستان است

امشبی را شه دین در حرمش مهمان است

گفت عباس که: من از سر جان برخیزم  
از «سر جان و جهان دست فشان برخیزم»  
«از سر خواجهگی کون و مکان برخیزم»  
من «بیویت ز لحد رقص کنان برخیزم»<sup>۱۷</sup>

این چه روح است و کرامت که در این یاران است<sup>۱۸</sup>

امشبی را شه دین در حرمش مهمان است

تا به این نام و نشان قرعه فالی بزنند  
دست پیش آر، بگو طبل وصالی بزنند  
بر سر کاخ ستم کوس زوالی بزنند  
شاهبازان به هوایت پر و بالی بزنند<sup>۱۹</sup>

پر سیمرخ بر آن قاف چه خون افشان است

امشبی را شه دین در حرمش مهمان است

در شب قتل، مگر بی سر و سامان زینب  
گفتی از یاد پریشانی طفلان، زینب  
«داشت اندیشه فردای یتیمان، زینب»<sup>۲۰</sup>  
چنگ می برد به گیسوی پریشان، زینب

این چه حالی است که در خوابگاه شیران است؟

امشبی را شه دین در حرمش مهمان است

عصر فردا، قد رعناى حسین است کمان  
ز علمدار خود آن خسرو شمشاد قدان  
باز جوید شه بی یار ز عباس نشان  
«که به مژگان شکنند قلب همه صف شکنان»<sup>۲۱</sup>

قرص خورشید هم از خجالت او پنهان است

امشبی را شه دین در حرمش مهمان است

علی اکبر به اجازت ز پدر خواهشمند:  
جان به رقص آمده از آتش غیرت چو سپند  
صبر از این بیش ندارم، چکنم تا کی و چند؟  
بوسه ای بر لب خشکم بزن ای چشمه قند

دستی اندر خم زلفی که چنین پیچان است<sup>۲۲</sup>

امشبی را شه دین در حرمش مهمان است

«او سلیمان زمان است که خاتم با اوست»  
«سر آن دانه که شد رهنز آدم با اوست»

نفس «همت پاکان دو عالم با اوست» زخم شمشیر و سنان چیست؟ که مرهم با اوست<sup>۲۳</sup>

پس چه رازی است که خنجر به گلو بُران است؟

امشبى را شه دین در حرمش مهمان است

شام فردا که رسد، زینبِ گریان و دوان در هیاهوی رذیلاته آن اهرمنان

پرسد از پیکر صدچاک شه تشنه زبان «که شهیدان که اند اینهمه خونین کفنان؟»<sup>۲۴</sup>

جگر رود فرات از تفِ او سوزان است

امشبى را شه دین در حرمش مهمان است

ساربان است و بیابان و زنان بر شتران خونِ خورشیدِ روانی به سرِ نیزه روان

اختران نیزه سوارانِ شبِ راهروان ماه و خورشید به هم ساخته، در هم نگران<sup>۲۵</sup>

پای در سلسله، سر سلسله مردان است

امشبى را شه دین در حرمش مهمان است

او که دربانی میخانه فراوان کرده است<sup>۲۶</sup>

نوش پیمانۀ خون بر سر پیمان کرده است

اشک را پیرهنِ یوسفِ دوران کرده است

چنگ بر گونه زده موی پریشان کرده است

در دل حادثه مجموع پریشانان است

امشبى را شه دین در حرمش مهمان است

\*\*\*\*\*

یارب این شام سیه را به «جلالی» دریاب

بال و پر سوخته را با پر و بالی دریاب

«تشنۀ بادیه را هم به زلالی دریاب»<sup>۲۷</sup>

جشن دامادی جان را به جمالی دریاب

که عروسِ شرف از شوق حنابندان است

امشبى را شه دین در حرمش مهمان است عصر فردا بدنش زیر سم اسبان است

مکن ای صبح طلوع، مکن ای صبح طلوع

احمد جلالی - شب عاشورا - ۱۳۸۵ شمسی - پاریس

پی نوشت ها:

<sup>۱</sup> همچنان که در مقدمه هم آمد، در این توسل عاشورائی، از رود غزل های مولاناو حافظ، بیت ها یا مصرع هائی به جویبار نازک زمزمه های درونی این فقیر می پیوست که از راه تضمین یا اقتباس مدد رسانید و جانی در کلام دید تا مگر ذوق ها را، از مسیر تصویرسازی ها و معناپردازی های ناب این استوانه های ادب، به ساحت اسطوره ای این شب بکشاند و از این زلال بجشاند. و هم ضعف مرا پوشاند. و اگر نیت توسل و توصل نمی بود، البته نه چنین حجمی از تضمین و اقتباس روا می بود، و نه سراینده را چنین بی مهابا جسارتی مهیا. هر چند اشارات و تلمیحات و ارجاعات این ترکیب بند، برای آشنایان روشن است، اما چون آئین های عاشورا همگانی است و مختص گروه سنی یا اجتماعی خاصی نیست، در پی نوشتهای زیر، آدرس ها یا توضیحات کوتاهی می آید که شاید، بخصوص نوجوانان را، بکار آید.

<sup>۲</sup> بخوانید غزل مولانا را، با مطلع: یارب این بوی خوش از روضه جان می آید؟ (غزل ۸۰۶، چاپ فروزانفر)

<sup>۳</sup> حافظ: زلف آشفته و خوری کرده و خندان لب و مست  
پیرهن چاک و غزلخوان و صراحی در دست  
برو ای زاهد و بر دُردکشان خرده مگیر  
که ندادند جز این تحفه به ما روز الست

و نیز:

مطلب طاعت و پیمان و صلاح از من مست  
که به پیمانہ کشی شهره شدم روز الست  
من همان دم که وضو ساختم از چشمه عشق  
چار تکبیر زدم یکسره بر هر چه که هست

<sup>۴</sup> در منابع مشهور آمده است که آن شب امام و یاران او قرآن می خواندند و مناجات می کردند. «پس حسین تدبیرها بکرد و ... و حسین قرآن همی خواند» (طبری، قیام سیدالشهداء، تصحیح محمد سرور مولائی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۹، ص ۲۵)؛ و نیز نگاه کنید به ابی مخنف، مقتل الحسین، ترجمه جودکی، چاپ اول، انتشارات معنا گرا، ۱۳۸۹، ص ۱۸۳.

<sup>۵</sup> بخوانید غزل حافظ را با مطلع: یاد باد آنکه سر کوی توام منزل بود

<sup>۶</sup> تغییر کوچکی در بازگویی بیتی از یک نوحه قدیمی که می گفت:

این حسین کیست که عالم همه دیوانه اوست  
وین چه شمعی است که جانها همه پروانه اوست  
با این تغییر، ضمن رفع اشکالی وزن در مصرع اول وجه توصیفی بیت نیز مناسب تر می نماید.

<sup>۷</sup> در تعزیه ها زبان حال امام را اغلب در پایه شور می خوانده اند و دلیل نامگذاری های «شور حسینی» و یا «حسینی» برای گوشه های دستگاه شور همین است. در زبان قدمای اهل موسیقی دستگاهی ایران، به آنچه که امروز دستگاه یا مایه «شور» می گویند، می گفتند «حسینی».

<sup>۸</sup> اقتباس از بیتی از غزلی مشهور با مطلع «روزها فکر من این است و همه شب سختم» که سراینده اش به روشنی معلوم نیست:

مرغ باغ ملکوتم، نیم از عالم خاک  
چند روزی قفسی ساخته اند از بدنم  
می وصلی بجشان تا در زندان ابد  
از سر عریده مستانه به هم درشکنم

<sup>۹</sup> دستان: دستها؛ نغمه و آواز؛ ماجرا (مخفف داستان: گویند مگو سعدی چندین سخن از عشقش / می گویم و بعد از من گویند به دستان ها).

<sup>۱۰</sup> بخوانید غزل حافظ را با مطلع: حسب حالی نوشتیم و شد ایامی چند

<sup>۱۱</sup> بخوانید غزل مشهور حافظ را با مطلع: دوش دیدم که ملایک در میخانه زدند

<sup>۱۲</sup> بخوانید غزل حافظ را با مطلع: خسروا گوی فلک در خم چوگان تو باد

<sup>۱۳</sup> بخوانید غزل مولانا را با مطلع: شتران مست شدستند بین رقص جمل (غزل ۱۳۴۴).

<sup>۱۴</sup> بخوانید غزل حافظ را با مطلع: سالها پیروی مذهب رندان کردم

<sup>۱۵</sup> مطلع غزل حافظ

<sup>۱۶</sup> مورخان گفته اند که یزیدیان در عصر روز پنج شنبه نهم محرم سال ۶۱، تاسوعا، جنگ را آغاز کردند. امام تا فردا زمان خواست. در

میان ذاکران عاشورا مشهور آن است که دلیل این مهلت طلبی، تدارک فرصتی شبانه برای راز و نیاز با خداوند بود. اما در روایت طبری در تاریخ کبیر که ترجمه آن که حدود ۱۱ قرن پیش در دوره منصور بن نوح سامانی به انشای زیبای فارسی ابوعلی بلعمی تحریر شده است نکته



ای در بیان نیت واقعی امام از زمان خواهی آمده است که عمیقاً احترام انگیز و تکان دهنده است: «و آن شب حسین همه کار راست کرد و شمشیر نیکو کرد... پس حسین این مردمان را یکان یکان که به نصرت او آمده بودند، بنشانند و همه مهتران و بزرگان بودند و ایشان را خطبه کرد و گفت آنچه بر شما بود کردید و من شما را نه به حرب آوردم، اکنون حرب پیش آمد و من از جان خویش نومید گشتم و شما را از بیعت خویش بحل کردم. شما باز گردید و بروید و مرا امشب زمان خواستن بکار نبود، از بهر شما خواستم تا هر که خواهد رفتن، برود» (طبری، ص ۲۴). امام می خواست با استفاده از تاریکی شب، امکان یک تصمیم آزاد و دور از هرگونه تحمیل پنهانی را در اختیار آنانی که به رهائی از معرکه می اندیشیدند بگذارد. به محترمانه ترین شکلی «نقدها» را عیار گرفت تا آنانکه اهل ایستادگی در آن معرکه نیستند و با مزاج صومعه داری دارند برخیزند و پی کار خود بروند.

<sup>۱۷</sup> نگاه کنید به غزل مشهور حافظ با مطلع: مژده وصل تو کو کز سر جان برخیزم

<sup>۱۸</sup> در مقاتل آمده است که پس از صحبت امام در شب عاشورا و برداشتن بیعت از خاندان و یاران، نخستین پاسخ از عباس بن علی برآمد که به ادب تمام گفت که تا پای جان هرگز حسین را تنها نخواهد گذاشت، و سپس دیگر اصحاب وفادار هم همین را گفتند (نگاه کنید به ابی مخنف، ص ۱۸۰؛ طبری، ص ۲۴)؛ و از گفتار امام در آن شب آمده است که فرمود: یاران و خاندان من به راستی و وفا بی مانندند ( نگاه کنید به ابی مخنف، ص ۱۷۹)

<sup>۱۹</sup> شاهان وقتی می خواستند باز شکاری خود را فرا بخوانند، طبالان با طبل ریتم خاصی را می نواختند که به گوش باز آشنا بود و او را باز می آورد و بر دست سلطان می نشاند:

باشنیدم از هوای تو آواز طبل باز      بازآمدم که ساعد سلطانم آرزوست (مولانا)

<sup>۲۰</sup> تغییری است در بازگویی بیتی از یک نوحه قدیمی که می گفت:

در شب قتل حسین، بی سر و سامان زینب      داشت اندیشه فردای یتیمان زینب

تا هم اشکال وزن در مصرع اول حل شود و هم در ماندگی و تزلزل تداعی نشود چرا که در عین آنکه بی سر و سامانی فردا پیش روی بود، ضعف و سرگشتگی حاکم نبود چنانکه برخورد فخیم آن شب امام و یاران او نشان می دهد. به روایت طبری، در آن شب در پی زمزمه اشعاری توسط امام که حکایت از شهادت او می کرد، علی بن حسین و زنان بگریستند؛ «حسین در خیمه شد و گفت مگرید که نه جای گریستن است، دشمن هم پهلوی ماست، شاد شود» (طبری، ص ۲۴). به روایت ابی مخنف، حسین گفت «خواهرم، تقوای خدا پیشه کن و از او تسلی بخواه، تو را سوگند می دهم که برای من گریبان چاک مده و زاری و شیون مکن» (ابی مخنف، ص ۱۸۲). همچنین آنچه در منابع از عکس العمل مسئولانه بانوی کربلا و حتی دلداری دادن او به علی بن حسین آمده است نشان می دهد چشم انداز بی سر و سامانی، او را از ایفای مسئولیتش در مواجهه با پریشانی طفلان و فردای یتیمان باز نداشت. برخورد او با عیدالله و یزید نیز مویذ تراوش روح عزت مندی در عین دردمندی است.

<sup>۲۱</sup> بخوانید غزل حافظ را با مطلع: شاه شمشادقدان، خسرو شیرین دهنان

<sup>۲۲</sup> نقل بعضی ذاکرین امام است که: علی اکبر، در دفاع از امام، اجازه میدان خواست. پس از لختی نبرد، به نزد پدر بازگشت و حکایت تشنگی خود با او بگفت. و امام خشک لب، لبان او را بوید.

<sup>۲۳</sup> بخوانید غزل حافظ را با مطلع: آن سیه چرده که شیرینی عالم با اوست

<sup>۲۴</sup> حافظ

<sup>۲۵</sup> بعضی از ارباب مقاتل نوشته اند که سواری که سر امام را بر سر نیزه خود داشت، جلو محمل زینب راه می سپرد.

<sup>۲۶</sup> حافظ: به خاک پای صبحی کتان که تا من مست      ستاده بر در میخانه ام به دربانی

به هیچ زاهد ظاهرپرست نگذشتم      که زیر خرقة نه زناز داشت پنهانی

<sup>۲۷</sup> حافظ